

از تخیل و شعر به عنوان تجلی قدرت خلاقیت ذهنی یاد می‌شود. ویلهلم فن هومبولت به این جریان جهت بخشید. او تفکر را وابسته به زبان مادری فرد می‌دید. (هومبولت: ۶۰: ۱۹۴۹) از دیدوی زبان تجلی نوعی جهان بینی خاص و منوط به فرهنگ گویشوران است و تصور هر فرد نیز منحصر به خود اوست. در اصل در این مورد نیز تصور یک حقیقت جاودانه فرازمانی و ثابت حاکم است؛ چرا که امری کلی یا امری جزئی در یکدیگر ادغام می‌شوند. مکتب اصالت ذهن نیز به رهیافت مستقیم به حقیقت معتقد است. روش عقلی قاعده مند دقیقاً مانند اصالت ذهن تنها شناخت فرد را معتبر می‌داند، این هر دو از نخله‌های فکری غیر تاریخی هستند. این امر هم در مورد روش بدیهی عقلانی و هم در مورد ذهن گرایی که تنها دیدگاه‌های خویش را معتبر می‌داند، صدق می‌کند.

در مقابل فریدریش شلایرماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۸) تصریح می‌کرد که به سادگی نمی‌توان از بعد تحول تاریخی موضوع شناخت چشم پوشید. در حقیقت آن دسته از لوازم شناخت که به اشتباه احکامی پیشین و بدیهی فرض شده اند، میراثی تاریخی و در اصل ناشی از عرف‌های تاریخی هستند و از طرف دیگر فاعل شناسا به هیچ وجه نمی‌تواند ادعا کند که دستیابی تام به حقیقت دارد. اما هنگامی که بپذیریم حقیقت نه با روش‌های عینی و نه به شیوه ذهنی محض قابل دسترسی است، مسئله فهم پدیدار می‌شود.

از این رو هرمنوتیک رابطه عمیقی با تاریخ دارد. به دلیل وجود آگاهی تاریخی باید اعتراف کرد که نسبت به ماهیت امور هیچ نوع شناخت تجربی‌ای مستقل از تعابیر فردی وجود ندارد. جهان برای فاعل

در نگاه نخست فلسفه زبان هیچ رابطه مستقیمی با ترجمه ندارد و بیشتر در پی پرسش از اهمیت وجودی زبان برای انسان است. در یونان باستان هرمنوتیک به مثابه هنر تأویل و تفسیر متون^۱، تنها به حوزه مسائل مذهبی می‌پرداخت که در آن اراده‌ای مقتدر، امور تعیین کننده را برای مخاطب مشخص می‌کرد. حتی با اینکه فرم‌های اصلی‌ای که بعدها هرمنوتیک در قالب آنها آموزش داده می‌شد، لزوماً تفسیر متون حقوقی، مذهبی و کلاسیک به مفهوم اصولی و اولیه کلمه هرمنوتیک را نیز در بر می‌گرفت، اما دیگر هیچ اثری از این تعریف در عرصه نظریه‌های علمی باقی نیست. شلایرماخر از هرمنوتیک به عنوان دانش کلی و هنرگونه فهم یاد می‌کرد و پس از او دیلتای از آن به عنوان پایه روش شناختی علوم انسانی تعبیر کرد.

۱. مفهوم هرمنوتیکی حقیقت

این تصور که هر شناخت عینی تنها از راه تحلیل‌های روشمند حاصل می‌شود، مستلزم فرض مفهومی ثابت از حقیقت است. این دیدگاه به نظریات ارسطو بازمی‌گردد که نه تنها قوانین منطق صوری را - که تا امروز هنوز دارای اعتبارند - طرح ریزی کرده است، بلکه این اصل را نیز مطرح می‌کند که با پیمودن هر پله از نردبان شناخت یک قدم به حقیقت مطلق نزدیک‌تر می‌شویم. انسان با عقل قادر است روابط اشیاء را بشناسد، درست همان طور که در خردگرایی (راسیونالیسم) نیز شناخت با مشاهده روشمند امور صورت می‌گیرد.

ایده آلیسم درست در نقطه مقابل این جریان قرار دارد. در روش ایده آلیستی فاعل شناسا (ذهن) ملاک هر نوع شناخت است. به خصوص

فایله و برانف

نوشته: رادگوندیس اشتولتسه ترجمه: فرهاد سلیمانیان

به فرایند دیالکتیک یادگیری

یقین دارد، محوریت دستیابی به حقیقت را دارا نیستند، کدام مفهوم دیگر قادرست بدون هیچ گونه تناقضی، اندیشیدن به ساختاری عقلانی را با اندیشه تحول تاریخی و نیز تفکر فردی یک جامع کند؟ با طرح این پرسش به مفهوم زبان به مثابه موضوع فلسفه زبان می‌رسیم. شلایرماخر زبان را حائز هر دو ویژگی یاد شده و یک دارایی «همگانی فردی» می‌داند: زبان در نزد او نظامی عمومی از نشانه‌هاست که عموم گویشوران را با یکدیگر پیوند و آنها را به سوی شاکله بندی مشابه جوهره تفکر خویش سوق می‌دهد و در عین حال وسیله‌ای است برای بیان خواست فردی. این دو کارکرد فردی و اجتماعی زبان از یکدیگر قابل تفکیک نیستند و از دیدگاه شلایرماخر همواره تنها از راه تاکید و برجسته شدن یکی و رنگ باختن دیگری قابل تمییز می‌شوند. وی معتقد است که هر عبارت زبانی دارای دو ویژگی برجسته است: از یک طرف نوع نظام یا تمامیت زبان (شلایرماخر ۷۸: ۱۹۷۷) را مشخص می‌کند که به واسطه آن گویشوران به قواعد نحوی و معناشناختی (دستور زبان) سخنان خود به نحوی یکسان دست می‌یابند. اما از طرف دیگر زبان نخست به واسطه سخن گفتن، تجلی می‌یابد (شلایرماخر ۷۸: ۱۹۷۷). در این راستا زبان از قریحه منعابخش گویشوران نشأت می‌گیرد و هر گویشور در توسعه زبانی سهیم است.

به منظور حل مشکل فهم، شلایرماخر طرفدار شیوه فکری‌ای است که از امور بدیهی به شکلی مجازی آشنایی زدایی کند و در عین حال به دامان کنشی ناشیانه نیفتد. قطعیت تفاهمی که عملاً حاصل شده است، باید از جهت امور غیر حقیقی احتمالی در آن مورد سنجش قرار داد. البته

شناسا اغلب بیش از آن چیزی است که در فرهنگش بدان عرضه و به این ترتیب حقیقت بیناذهنی و مشترک تنها از راه دیالکتیک، بحث و پذیرش مشارکت سخنگویان بسیار حاصل می‌شود.

هر گز نمی‌توان از مرحله فهم چشم پوشید. حتی هنگامی که این امر آسان به وجود آمده باشد، نمی‌توان چنین فرض کرد، زیرا نه تنها همواره اصول عمومی عقل مخاطب را به تولید معانی یکسان وامی‌دارد؛ بلکه هر دو طرف گفت‌وگو نیز از یک جهان بینی کاملاً مشخص برخوردارند. به این ترتیب شلایرماخر معتقد است که نهایتاً همواره آنجا که کلام دیگری در رابطه با کلام ما قرار می‌گیرد؛ ارتباطی هرمنوتیکی، جانشین شکلی از اعتبار نهایی هر گونه داعیه حقیقت و معنا می‌گردد. داعیه کلیت و جهانشمولی که در دوران اخیر اغلب از آن بحث می‌شود، نیز ریشه در همین ارتباط دارد.

برای این داعیه علاوه بر دلایل تاریخی، دلایل روان شناختی نیز وجود دارد. مفهوم «فاعل شناسا» به عنوان آغازگاه فلسفی، نقطه مناسبی نیست. هر چند این مفهوم به صورتی یکپارچه ساماندهی شده است، اما این یکپارچگی و وحدت را تنها می‌توان با عبارت «در ارتباط قرار گرفتن ابعاد گریزان از هم» توصیف کرد؛ به عنوان مثال رابطه اراده و تفکر. با این حال استعلایی بودن منشأ دانش، فاعل شناسا را وامی‌دارد تا اعتبار و صحت شناخت‌های خویش را در حوزه فهم سایر انسانها در بوته آزمایش قرار دهد. و این همان حوزه دیالکتیکی در گفت‌وگو را به وجود می‌آورد. حقیقت تنها به مثابه توافق و مشارکت بیناذهنی وجود خواهد داشت؛ نه به عنوان هنجاری ذهنی و فردی یا محصولی عینی.

در این مورد باید «رویکردی انتقادی» (شلاپرماخر: ۴۶۴: ۱۹۷۷) به کار گرفت تا صحت چنین قطعیت‌های حاصل از روایت‌های زبانی بررسی شوند. شلاپرماخر تأکید می‌کند که فهم را باید در هر مورد به دقت مطالبه و جست‌وجو کرد. (شلاپرماخر: ۹۲: ۱۹۷۷) وی در کتاب هرمنوتیک و نقد قواعد بسیاری ارائه کرده که به پایه ریزی علمی روش مواجهه با متون به مفهوم کنشی اندیشمندان منجر می‌شود. مشخص کردن ساختارهای متن (تحلیل) و تأویل ادراکی آن (تفسیر) یکدیگر را تکمیل و تصحیح می‌کنند. فهم متن مشروط به تحلیل صحیح آن است. در واقع این مسئله ابتدا فرایند تفکر روشمند را تسریع می‌کند و سپس سنجش دقیق‌تر سطح متن باعث شکل‌گیری امر مفهومی می‌گردد.

هانس گئورگ گادامر نیز پیشنهاد می‌کند که «پدیده‌ی هرمنوتیک براساس الگوی گفت‌وگو» بررسی شود. در گام نخست متن برای خواننده آن بیگانه به نظر می‌رسد. از این رو صحیح آن است که با متنی که نامفهوم به نظر می‌رسد، وارد یک دیالوگ شویم. در این حین پرسش‌هایی مفصل خطاب به متن مطرح می‌شود و نهایتاً متن به آنها پاسخ می‌دهد. بنابراین ابتدا باید بیگانگی متن به رسمیت شناخته شده و به تدریج با تحلیل پیش فرض‌های خود نوعی تفاهم حاصل شود. البته برای طرح پرسش‌های یاد شده باید قبلاً زمینه‌ها و پیش‌فهم‌های مشخصی وجود داشته باشد: فهم متقابل تنها بر بستری امور مشترک اتفاق می‌افتد و آنچه نخست در متن بیگانه به نظر می‌رسد، به تدریج و با درآمزش افق‌ها تبدیل به امری مانوس می‌شود.

۳. ورود مفهوم هرمنوتیک به ترجمه‌شناسی

به دلیل دامنه محدود روش‌های عقلانی و بی‌اعتباری دیدگاه‌های ذهن‌گرایانه، فریتس پیکه (۱۹۹۰-۱۹۱۵) عقیده داشت که ترجمه به واسطه انجام فرایندهای خاص ترجمه از متن اصلی به دست نمی‌آید؛ بلکه باید مینا را بر فهم گذاشت و همچنین ترجمه یکی از کنش‌های تجربه‌پذیر بشر است. پرسش درباره فرایند فهم مترجم به عنوان یک فرد محور بررسی قرار می‌گیرد. کسی که متن را ترجمه می‌کند، نخست باید آن را بفهمد. (پیکه ۱۰۸: ۱۹۷۹)

به این ترتیب از دیدگاه شلاپرماخر قاعده کلی هرمنوتیک آن است که هر اندازه کلیت متن از روی اجزای آن قابل فهم باشد، به همان نسبت نیز اجزای متن تنها از کلیت آن قابل فهم خواهند بود. (شلاپرماخر ۳۲۹: ۱۹۷۷) پیکه همین اندیشه را در مورد فهم متون به کار می‌برد: «در این میان محتوای کلی متن در برابر تک تک کلمات از ارجحیت برخوردارست و میزان آزادی مترجم در انتقال آن نه در یکسانی متن و ترجمه؛ بلکه در دقت ترجمه مشخص می‌شود...» (پیکه: ۱۰۸: ۱۹۷۹)

متن‌ها از نظر ساختار زبانی خود نیز لزوماً همسان نیستند؛ بلکه در درون خود عناصر گوناگون فراوان و کارکردهای نشانه‌ای بسیار دارند که باید با عبارت «چندبعدی» بودن آن‌ها بیان کرد. (اشتولتسه ۴۴: ۱۹۹۲) و در نهایت هر متن، نوعی فردیت خاص و حتمی داراست. (پیکه ۱۹۷۹: ۱۰۳)

اما برای ترجمه می‌توان از این موضوع چنین نتیجه گرفت که پیام متن تنها از مجموع نشانه‌های زبانی قابل دریافت نیست؛ زیرا از متن تنها معنای عناصر زبانی آن استنباط نمی‌شود؛ بلکه همزمان علاوه بر آنها امری مبنی بر موضوعی فراتر، مفهومی فردی و نوعی فرامتنیت

[چیزی بیش از مجموع اجزای متن] در متن وجود دارد. به علاوه در محدوده فرامتنیت ابعاد گوناگونی در کارند.

۴. ترجمه به مثابه نوعی اکتساب شاکله مند متن

اگر مطابق دیدگاه گادامر در فهم متن، همواره چیزی شبیه به کاربرد متن مورد فهم در وضعیت کنونی تفسیرگر اتفاق بیفتد، بنابراین مسئله پیش روی هرمنوتیک، کاربرد متن‌ها خواهد بود. ترجمه عبارت است از چنین کاربردی و به عنوان کنشی میانجی‌گیرانه به وجود یک فرد نیاز دارد. «این فرد در مقام مترجم متنی را در دسترس ما قرار می‌دهد و این در حالی است که او متن را به خواننده نزدیک می‌کند و به واسطه طبیعی نمودن آن برای خواننده، متن را در ذهن وی می‌نشانند. در این دیدگاه ترجمه تمامی گستره متن را به روی خواننده می‌گشاید و آن را به او می‌شناساند و اگر هنگام برگردان متن، هر بار به واسطه طرحی جدیدتر از ترجمه به دست آمده صرف نظر شود؛ پس از بررسی آزمایشی تمامی امکانات زبانی است که ترجمه حاصل می‌شود.» (پیکه ج ۱۸: ۱۹۸۶)

به این ترتیب مترجم خود نیز تماماً وارد کنش میانجی‌گیری می‌شود و سعی می‌کند پیام متن را درآید. در این حین آشکار می‌شود که فهم متن تا حد زیادی به پیش دانسته‌های موجود مترجم بستگی دارد. به همین دلیل مترجم بدون داشتن معلومات پایه‌ای از دانش فرهنگی و تخصصی موضوع ترجمه به نتیجه نخواهد رسید. او باید آنچه را در گام نخست به شکلی قریحی درک کرده است، در مرحله بعد در قالب ساختارهای متن توضیح دهد.

شاید مفهوم «تقلید» (mimesis) از متن مبدأ بتواند منعکس کننده اندیشه دریافت متن باشد. ارسطو این مفهوم را از افلاطون وام گرفته و به مقوله‌ای کلی برای نمایش هنری تبدیل کرده است. تقلید در اینجا به معنای نمایش افکار ابراز شده دیگری یا خود و به مفهوم بازسازی است. در این حین آشنایی با پیام متن، وفاداری به آن را می‌آفریند؛ زیرا مترجم همراه با شناخت و عبارت پردازی در موضوع متن مشارکت جسته و «در پس آن ترجمه ایستاده» است. مترجم مانند سخنگو و نماینده موضوع متن عمل می‌کند تا بتواند در موقعیتی قرار گیرد که در زبان مقصد به شکلی قانع کننده درباره آن سخن بگوید. به علاوه در این میان به نوعی علاقه مشارکت جویانه نیز نیاز است.

۵. ترجمه به مثابه رفتار زبانی خلاق

پس فهم متن در ساخت زبانی ترجمه نمود می‌یابد. در اینجا باید از اندیشه‌های شلاپرماخر یاد کرد که معتقد بود؛ هر چند تفکر و اراده در ذهن با یکدیگر مرتبطند؛ اما به شکل اجتناب‌ناپذیری نیز از یکدیگر جدا هستند. خواست ما از نظر منطقی لزوماً به کنش مربوط به آن منجر نمی‌شود. به عنوان مثال گاهی می‌خواهیم چیزی را بگوییم و آن حرف نوک زبان ماست، اما نمی‌توانیم. از طرف دیگر افکار و ترکیبات زبانی ناخواسته در درون ما سر برمی‌آورند و ایده‌هایی خلاقانه به ذهن مان می‌رسد که خاستگاه آنها را نمی‌دانیم و به همین دلیل در اینجا می‌توان از کامیابی، خلاقیت و بازی زبانی سخن گفت. نقد ابداعات زبانی بازی گونه به کمک علم بدیع و معانی بیان در ترجمه، به واقع در مرحله دوم قرار دارد که البته اجتناب‌ناپذیر نیز هست. بنابراین این پرسش باقی

می‌ماند که آیا زبان، فاعل شناسای خود را در وجود مترجم یافته است یا خیر؟ او مانند یک همراه، میانجیگری میان دو زبان را بر عهده می‌گیرد که البته ابزارهای آن مشخص نیست. پس ترجمه همواره در جست‌وجوی ترکیبات مربوط در زبان دیگر و کنشی است «میان قاعده و بازی». (پیکه ۱۲۴: ۱۹۸۸) در حین ساخت ترکیبات ترجمه، قواعد زبان شناختی و نیز نوعی بازی زبانی خلاقانه رفتار زبان را هدایت می‌کنند که در این میان نفس «کاربرد آن قواعد، از هیچ قاعده‌ای پیروی نمی‌کند و غیر از آن است که مانند «ضرورت میرم وجود قانون» اعتبار مطلق داشته باشد». (پیکه ۱۲۴: ۱۹۸۸)

اندیشه استوار بودن ترجمه بر مبنای آزادی ساخت ترکیبات بسیار مهم است. ترجمه موفق، نافذ و تاثیربرانگیز است و رهیافتی جدی به کنه موضوع متن ایجاد می‌کند؛ «زیرا به عنوان مثال ترجمه شعر هنگامی موفق خواهد بود که منجر به خوانش شعر و جذب خواننده شود و او در آن لذت و شناخت را تجربه کند». (پیکه ۵۴: ۱۹۸۱)

از آنجا که ترجمه از لحاظ ترکیب سازی نوعی رفتار زبانی است، مقولاتی از علم زبان شناسی مانند شناخت موضوع، معنا، واژگان، کاربرد و سبک متن در مورد آن مطرح می‌شود که به کمک آنها می‌توان راهکارهای موجود در ترجمه را توضیح داد و آنها را توجیه کرد. توضیح کوتاهی در این باره در اثر دیگر نگارنده «در آمدی بر نظریه‌های ترجمه ۲» (ص ۲۴۶-۲۴۰) آمده است. این مقولات باید با ترکیبات گوناگون برای هر نوع متنی کاربردپذیر باشند؛ چرا که باعث حساس تر شدن مترجم نسبت به جنبه‌های گوناگون متن می‌شوند که در کنش ترجمه باید به آنها توجه کرد.

۷. مطابقت متن و ترجمه

فهم و ترکیب سازی در ترجمه همواره باید متوجه مجموع متن باشد و متن مبدأ و مقصد همواره به مثابه یک کلیت یا یکدیگر دارای نسبت مطابقت هستند. منظور از مطابقت مشارکت هر دو متن در حقیقت مشترک «پیام متن» است. حالا اگر به شکلی خطی و مستقیم به موضوع بنگریم، در مقایسه متداول برای نقد ترجمه تک تک واحدهای متن، اغلب ممکن است به تفاوت‌هایی با متن اصلی روبه رو شویم. در واقع هر یک از زبان‌ها دارای ساختمان متفاوتی هستند و آنجا که یکی کثرت معنایی از خود نشان می‌دهد، دیگری گرفتار کمبود آن است. زبان شناسی تطبیقی این موضوع را نشان داده است. به همین دلیل در ترجمه واحدی که در قسمت خاصی از متن مبدأ بوده است، در متن مقصد در جای دیگری قرار می‌گیرد. از دیدگاه هرمنوتیکی این امر چندان مهم نیست که ترجمه تحت‌اللفظی و یا برخلاف آن صورت گرفته است. مهم کلیت متن است.

از آنجا که ترجمه همواره بر موقعیت زبانی مترجم دلالت می‌کند، بسیار زمان‌مندتر از متن اصلی نیز هست. ترجمه‌ها اغلب فقط به شکل موقت زندگی می‌کنند، ممکن است رنگ کهنگی به خود بگیرند و به همین خاطر باید بازبینی شوند. البته همین «نارسایی» نیز مترجم را از تلاش اجباری برای دستیابی مطلق به ترجمه نمونه می‌رهاند و به او اختیار شاکله بندی زبانی در زبان مقصد را می‌دهد. مسلماً مترجم برای این کار باید از شهامت نوآوری نیز برخوردار باشد.

منبع:

Snell-Hornby-Mary, G. Honig-Hans, Kussmaul-Paul,
A. Schmitt Peter, (Hrsgb.): Handbuch Translation,
Germersheim, Leipzig, Wien, 1998

پانویس‌ها:

- * خاتم دکتر رادگوندیس اشتولتسه در سال ۱۹۵۰ بنیاد آلمانه است. وی دارای درجه دکترا در فلسفه و کارشناس رشته مترجمی در زبان‌های فرانسه، انگلیسی و ایتالیایی به زبان آلمانی است...
- وی در حال حاضر استاد رشته ترجمه‌شناسی دانشگاه فنی دارمشتات بوده، به عنوان مترجم نیز فعالیت می‌کند. حوزه تخصص وی هرمنوتیک، زبان شناسی، ترجمه‌شناسی و ادبیات را در برمی‌گیرد. از کتاب‌های مهم او می‌توان ترجمه هرمنوتیک، ترجمه متون تخصصی، درآمدی بر نظریه‌های ترجمه و جدیدترین اثر وی هرمنوتیک و ترجمه (۲۰۰۳) را نام برد. او در کنار مری اسنل - هورنبی از نظریه پردازان شاخص ترجمه در کشورهای آلمانی زبان است. م.
- ۱. hermeneuein در یونانی به معنای تفسیر کردن و شرح دادن است.
- ۲. این کتاب به فارسی ترجمه نشده است.



۶. ترجمه به مثابه انتقال متعهدانه متن

از چشم انداز فلسفه هرمنوتیک زبان، توان مترجم در ترجمه بسیار جدی تلقی می‌شود. از او انتظار می‌رود که متن و یا پیامی را درست بفهمد و آن را به شکلی اقناع کننده منتقل کند. و از آنجا که ترجمه به مثابه ترکیب سازی زبانی کاملاً همسان با متن اصلی نیست، وظیفه عبارت پردازی خلاق نیز به عهده مترجم خواهد ماند. هنگام ترجمه مترجم به این آگاهی دست می‌یابد که چگونه میان دو جهان و دو فرهنگ زبان‌های مبدأ و نیز مقصد قرار گیرد و در هر دو آنها سهیم شود. از چشم انداز هرمنوتیک او باید از عمل خویش نیز آگاه باشد و آن را منتقدانه مورد تأمل قرار دهد. از این جهت می‌توان به عنوان بخشی از اختیارات مترجم (اشتولتسه ۸۹: ۱۹۹۲) مقولات زبان شناختی‌ای را تعریف کرد که مانند مباحث سلازیرماخر در خدمت قاعده‌ای هرمنوتیکی برای توضیح و دقیق‌تر کردن فهم و قابلیت انتقال متن به کار روند.